



## سپاهیان نامرئی و ماورایی (۲۷)

در میانه‌های جلسه ۳۵ در تاریخ چهاردهم فروردین ۱۳۹۸ قرار شد نوشته‌های مربوط به خودش (ایلیاما)، نوشته‌هایی که دست‌نویس او بودند، در یک حلب بریزند و آتش بزنند. این حلب مخصوص این کار بود و قبلاً کارهایی با آن انجام شده بود. (۱)

کاغذها و نوشته‌ها که با رنگ‌ها و قلم‌های مختلفی نوشته شده بود، توسط یکی از حاضرین از داخل خانه آورده شد (ما در حیاط، در کنار آلاچیق نشسته بودیم) و نوشته‌ها را آتش زدند. (۲)

این حداقل سومین دوری بود که همراه با این جمع (به اسم ۳۵) در این سال‌ها این عمل تأویلی انجام می‌شد. در دو مرتبه‌ی قبلی، دو عملیات بزرگ تأویلی انجام شد، اما این بار چون به‌طور مستقیم از کلمات نوشته‌شده استفاده می‌شد، ظاهراً اثری بسیار شدیدتر از دو بار قبل می‌بایست به وجود می‌آمد... طبق آموزه‌های قبلی، ایجاد کالاحم و تأویل، شرایطی دارد... در این مورد خاص نیز (به‌عنوان یکی از شرایط اولیه) می‌بایست کاغذها در دهان آتش ریخته می‌شد چرا که از نظر او (و طبق تعالیم) آتش دارای گوش و چشم و دهان بود و در کل می‌توانست حالتی انسان‌وار داشته باشد... (۳)

کارهای زیادی برای این کالاحم و تأویل کلمات رنگی و تبدیل آن‌ها به واقعه انجام شد، اما ما تنها سه یا چهار جنبه‌ی ظاهری اتفاق را دیدیم و توجهی به ابعاد دیگر نداشتیم، یا حتی آن ابعاد قابل تشخیص هم نبودند، اما بعداً بیشتر متوجه می‌شدیم. (۴)

در زمانی که کاغذها آتش گرفتند، توأم با آن، کلماتی را گفت و آیه‌ای که بستر آن کلمات بود. شاید آیه این بود: «برکت یافته است آن که در آتش است و آن که پیرامون آتش است.» یا شاید آیه‌ای دیگر. کلمات و جملاتی که گفته می‌شد، اغلب درباره‌ی تبدیل این کلمات و خاکسترهای این آتش به سپاهیان و ارتش‌های بزرگ و نابودگر بود؛ لشکرها و سپاهانی که مشخصات و مختصات آن‌ها دقیقاً گفته می‌شد.

سپاهیان ماورایی و لشکرهای کیهانی... و نیز موجوداتی ریز و بسیار ریز (حتی ویروس و باکتری نیز در آن کلمات گفته شد) و لشکرهایی شبیه به حشرات و پرندگان؛ و همه‌ی این‌ها طبق آن تأویلات و کالاحم قرار بود از هر ذره‌ی خاکسترها، که به‌دلیل زیاد بودن کاغذها حجم آن‌ها بیشتر می‌شد، به وجود آیند...

مطابق آن کلمات، کمترین کاری که آن خاکسترها قرار بود برپا کنند، ایجاد آشوب‌ها و طوفان‌ها (نمی‌دانیم طوفان‌های اجتماعی الزاماً یا طوفان‌های نیرویی و آشوب‌های انرژی) بود. حتی آشوب‌ها در آب‌ها و خاک‌ها، در زمین و هوا و... در کلماتی که خیره بر آن آتش و نزدیک آن گفته می‌شد، موضوع ارتش‌هایی از موجودات نامرئی، سپاهیان ماورایی و لشکرهای بزرگ ارواح و دگرسان‌ها که می‌توانند هر قالبی به خود بگیرند، تأکید و انگار مثل پتک، کوبیده می‌شد...

و اینکه آن‌ها جسمیت ندارند اما می‌توانند خودشان را (آنا) به جسمیت معمولی (که مؤثرترین‌ها است) برسانند. احتمالاً یعنی از هر جسمیتی که بخواهند و موجود باشد و کار را هموار و عملی کند، استفاده کنند...

مثال‌های بیشتری درباره‌ی ماهیت و کارکرد این سپاهیان و ارتش‌های فراخوانده‌شده زدند، و همراه با شعله‌های آتش که بارها و بارها کاغذهای نوشته‌دار را در دهان آن ریختند، جملات و کلماتی را گفتند که بعضی برای جمع بود و واضح، و بعضی ناواضح و شاید برای جمع نبود.

...قرار بود همه‌ی ما نیز به آن آتش و سوختن کلمات نگاه کنیم. بعضی از آن‌ها با خودکار (یا به هر شکل با قلم) آبی، قرمز، سبز، یا خاکستری و سیاه (مانند مداخلات معمولی) نوشته شده بودند. (۶)

جلسه هم توسط دستگاه‌های خود ما مستندسازی می‌شد و هم از طرفی طبق تجربه‌های چندین ساله، مطمئن بودیم که وزارت اطلاعات و به‌طور جداگانه اطلاعات سپاه نیز از زاویه‌های مختلف، این جلسه را (مانند سایر جلسات) در حال مستندسازی هستند...

از دیدگاه حکومتی‌ها، این کارها برای ترساندن نهادهای امنیتی و اطلاعاتی بود؛ روشی برای جلوگیری از زندانی شدن ایلیمایا و فراهم کردن امکان خروج او، خانواده‌اش، و افراد نزدیک به او از کشور. البته فقط خود استاد و خانواده‌اش، اکیداً و به گفته‌ی مقامات، از سوی تمام نهادهای امنیتی و قضایی ممنوع‌الخروج بودند و بنا بر اعلام مقامات عالی حکومتی، امکان خروج آن‌ها از کشور غیرممکن اعلام شده بود - و این را بارها و بارها به‌صراحت عنوان کرده بودند... (۷)

پس از آنکه کلمات، خاکستر شدند و به قول و تأکید استاد، باردار و حامل قدرت زیاد و اثر تبدیل شدند، قرار شد این خاکسترها به‌هیچ‌وجه لمس نشوند. صریحاً او گفت که این خاکسترها اثری مرگبار دارند، کشنده‌اند و نابود می‌کنند، اما نه الزاماً به شکلی که ما تصور می‌کنیم؛ بلکه به هماهنگ‌ترین شکل، این نابودگری و ویرانی انجام می‌شود...

خاکسترهایی که در حلب بودند، با دقت و بدون لمس جمع‌آوری و منتقل شدند به جایی که ما نمی‌دانستیم.. البته مقدار بیشتری خاکستر هم آنجا بود که از چوب‌ها به‌وجود آمده بود و ارتباطی با موضوع نداشت؛ آن‌ها فقط برای استتار و پوشش طبق قواعد معمول به کار رفته بودند. این خاکسترها نیز در چند مرحله جمع‌آوری و منتقل شدند.

اما او گفت حتی این خاکسترهای معمولی را نیز نباید لمس کرد، زیرا در کنارشان،

خاکسترهای نابودگر وجود داشت و ممکن بود که از این اثراتی گرفته باشند. فردای آن روز، به سرایدار و مدیر ساختمان محل جلسه تأکید شد که آن‌ها را لمس نکنند. اما متأسفانه، سرایدار - که فردی پرمسئله و داستان‌دار بود (و بعداً معلوم شد در استخدام اطلاعات سپاه بوده) - چوب‌های نیم‌سوخته را لمس کرده و به کناری انداخته بود. همین فرد، مدتی بعد، در تصادفی بسیار عجیب و دقیقاً یک روز پس از هشدار مستقیم استاد به او، در جاده‌ی زنجان، به همراه خواهرش بر اثر برخورد با یک تریلی کشته شد. جالب اینکه، از پیش، تعدادی از اعضای خانواده‌ی او، یکی‌یکی، در ماجراهایی مشکوک و مرموز جان باخته بودند و به نظر می‌رسد مرگ خود او آخرین مورد بود. البته داستان این خانواده و جزئیات آن، نیاز به بازخوانی در جایی دیگر دارد.

بعدها، این خاکسترها در شرایط خاصی مورد استفاده قرار گرفتند؛ از جمله، سه روز پیش از بحران بنزین در آبان‌ماه سال ۱۳۹۸ و نیز توأم با جلسه ابابیل (وفیل و ابابیل) در همان زمان. (۸)

**پایان قسمت اول از «سپاهیان خاکستر»**

**بازنویسی پنجم از نسخه‌ی ۱۳۹۸/۱۲/۱۳**

(تمام حقوق محفوظ است)

هیچ بخشی از این مطلب، بدون اجازه کتبی ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، تصویر و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان، و هنرمندان قرار دارد.